

اختلافات درون جنبش کارگری

اختلافات درون جنبش کارگری

* نویسنده: و. ای. لنین

* برگردان: م. سرخ رودی

* چاپ اول: بهار ۱۳۵۹

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۷-۰۳-۱۳۸۹

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@tele2.se ، melh9000@comhem.se و melh9000@yahoo.com

فهرست

صفحه	عنوان
۳	سخنی کوتاه
۴	۱- اختلافات درون جنبش کارگری اروپا
۸	۲- عبارت پردازی انقلابی
۱۷	۳- عجیب و شگفت انگیز
	۴- پیش نویس قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه
۲۴	درباره وحدت حزب
	۵- پیش نویس قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه
۲۷	در مورد انحراف سندیکالیستی و آنارشیمیستی در حزب
۳۰	۶- زیرنویس ها
۳۰	۷- یادداشت ها
۳۲	۸- راهنمای اسامی

با توجه به اختلافات درونی جنبش کارگری ایران که خود ناشی از عوامل گوناگونی چون عدم قوام روشنفکران طبقه کارگر، پایگاه طبقاتی (خرده بورژوازی) عناصر چپ، نفوذ نظریات رویزیونیستی در اشکال متفاوت... و تاکتیک های متفاوت و متغیر بورژوازی وابسته ایران است، ترجمه آثار لنین در زمینه اختلافات درون جنبش کارگری ضروری به نظر می رسد. اقدام به ترجمه پنج اثر از میان آموزگار بزرگ پرولتاریا بدنبال این فکر و بصورت قدمی در جهت رفع این اختلافات صورت گرفته است. مقالات حاضر که برای اولین بار به فارسی برگردانده می شود از مجموعه ای انتخاب گردیده که تحت نام «علیه جزم گرایی و فرقه گرایی در جنبش طبقه کارگر» (Against dogmatism and sectarianism in the working - class movement) توسط مؤسسه انتشاراتی پروگرس (مسکو) منتشر شده است. در این رابطه تذکر دو نکته ضروری است. اول آنکه کلیه یادداشت ها و توضیحات مربوط به اشخاص که در انتهای کتاب جا گرفته اند همگی از ناشر روسی است و لاجرم مسئولیت صحت و سقم آنها به عهده انتشارات پروگرس است، و دوم آنکه برخی از این مقالات مربوط به وقایعی است که در شرایط خاص جامعه روسیه رویداده است و بنظر می رسد که به جامعه ایران و شرایط خاص امروزی آن ارتباطی نداشته باشد. ترجمه این مقالات بیشتر از آن روی انجام پذیرفته تا نشان داده شود که چگونه لنین در میان انقلابیون دیگر جنبش کارگری با دید بازتری به شرایط خاص جهان هم عصرش می نگریسته و چگونه تاکتیک های مشخصی را در جهت تداوم و حفظ دستاوردهای انقلاب ارائه میداده است.

اختلافات درون جنبش کارگری اروپا

اختلافات تاکتیکی اصلی در جنبش کنونی کارگری اروپا و آمریکا خود را در مبارزه علیه دو جریان بزرگ که از مارکسیسم – که در حقیقت بصورت نظریه غالب در این جنبش در آمده است – جدائی میگیرد، خلاصه میکند. این دو جریان رویزیونیسم Revisionism (اپورتونیسم Opportunism، رفورمیسم Reformism) و آنارشیزم Anarchism (آنارکو – سندیکالیسم Anarcho-Syndicalism، آنارکو – سوسیالیسم Anarcho-socialism) است. هر دوی این انحراف ها از نظریه و تاکتیک مارکسیستی، که بر جنبش کارگری غالبند را میتوان در طول بیش از نیم قرن از تاریخ جنبش کارگری توده ای در اشکال گوناگون و با شدت و ضعف های متفاوت در همه کشورهای متمدن دید.

این حقیقت خود به تنهایی نشان میدهد که این انحرافات را نمیتوان به تصادف یا به اشتباهات افراد یا گروه ها و یا حتی به تأثیر سنت ها و ویژگیهای ملی و نظایر آن نسبت داد. علل عمیقاً ریشه داری باید در نظام اقتصادی و در خصوصیت تکامل همه کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشد، تا پیوسته باعث بروز چنین انحرافاتی گردند. در سال گذشته کتاب کوچکی تحت عنوان اختلافات تاکتیکی در جنبش کارگری بوسیله یک مارکسیست هلندی بنام آنتون پانه کوک Anton pannekoek منتشر گردید که نشان دهنده کوشش جالبی در جهت بررسی علمی این علل بود. ما در توضیح خود، خواننده را با نتیجه گیری های پانه کوک، که باید قبول کرد کاملاً صحیح هستند، آشنا خواهیم ساخت.

یکی از ریشه دارترین عللی که بطور ادواری باعث اختلافاتی در زمینه تاکتیک میگردد، همانا رشد جنبش کارگری است. اگر این جنبش با معیار یک آرمان خیالی سنجیده نشود، بلکه بصورت جنبش عملی عادی مردم در نظر گرفته شود در آن صورت واضح خواهد شد که این جنبش با پذیرش تعداد بیشتری از «تازه واردان» جدید و جذب بخش های جدیدی از کارگران، ناگزیر است که با نوساناتی در زمینه نظریه و تاکتیک، بصورت تکرار اشتباهات قدیمی، و بازگشت موقت به دیدگاهها و روش های منسوخ و نظایر آن، همراه باشد. جنبش کارگری هر کشوری هر چند گاه یکبار میزان متفاوتی از انرژی، توجه و وقت خود را صرف «کارآموزی» افراد خود میکند.

بعلاوه آهنگ رشد سرمایه داری در کشورهای مختلف و در شاخه های مختلف اقتصاد ملی، متفاوت است، مارکسیسم به سهل ترین، سریع ترین، کامل ترین و پایدارترین صورت توسط طبقه کارگر و ایدئولوژیست های آن در محل هائی جذب میشود که صنعت بزرگ بیشترین رشد را یافته باشد. روابط اقتصادی عقب مانده و با آنهاییکه رشد کندی دارند پیوسته به ظهور هوادارانی از جنبش کارگری می انجامند که فقط جنبه های خاصی از

مارکسیسم، فقط قسمتهای خاصی از این جهان بینی جدید، و یا شعارها و خواست های فردی را جذب کرده و قادر نیستند که از سنت های جهان بینی بورژوائی بطور اعم و جهان بینی بورژوا – دموکراتیک بطور اخص، قاطعانه بگسلند.

همچنین، یک منشاء همیشگی اختلافات، ماهیت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که از طریق تضادها و بوسیله تضادها پیش میرود. سرمایه داری پیشرو است زیرا روش های کهنه تولید را منهدم ساخته و نیروهای تولیدی را تکامل می بخشد؛ با این همه و در عین حال در مرحله معینی از تکامل، سرمایه داری راه رشد نیروهای تولیدی را سد میکند. سرمایه داری باعث رشد کارگران، و سازمان یافتن آنها و انضباط در میان آنها میگردد و از طرف دیگر آنها را خرد کرده، تحت ستم قرار میدهد و باعث تباهی و فقر و غیره میشود. سرمایه داری خود گورکن خود را میآفریند و عنصرهای نظامی نوین را بوجود میآورد، اما در عین حال این عناصر منفرد بدون یک «جهش» چیزی را در وضع کلی مسائل تغییر نمیدهند در حاکمیت سرمایه اثری نمی گذارند. این مارکسیسم، یعنی نظریه ماتریالیسم دیالکتیک است که میتواند تضادهای واقعیت زنده و تاریخ زنده سرمایه داری و جنبش طبقه کارگر را دریابد. اما لازم بگفتن نیست که توده ها از زندگی میآموزند و نه از کتاب، و بنابراین برخی افراد یا گروه های معین، مرتباً اغراق می کنند و نظریه ای یک جانبه و مجموعه ای یک جانبه از تاکتیک ها را علم می کنند، گاه به یک ویژگی و گاه به ویژگی دیگری از رشد سرمایه داری، زمانی به یک «درس» و زمانی دیگر به «درس» دیگری از این رشد، پر بها میدهند.

ایدئولوژیست های بورژوا، لیبرال ها و دموکرات ها، که مارکسیسم را نفهمیده اند و جنبش کارگری نوین را درک نکرده اند، مرتباً از افراط به تفریط می گریند. یک زمان کل قضیه را با بیان اینکه اشخاص شیطان صفت یک طبقه را بر علیه طبقه ای دیگر «برمیانگیزند» توجیه می کنند و زمانی دیگر، با این عقیده خود را تسلی میدهند که حزب کارگران «یک حزب صلح آمیز برای اصلاحات» است. هر دو چه آنارکو – سندیکالیسم و چه رفورمیسم، میباید بصورت نتیجه ای از جهان بینی بورژوائی و نفوذ آن در نظر گرفته شوند. آنها به یک جنبه از جنبش کارگری چنگ انداخته و یک وجه را تا حد یک نظریه ارتقاء میدهند و آن گرایش ها و خصوصیات از جنبش کارگری که در رابطه متقابل با یکدیگر قرار داشته و ویژگی خاصی از یک دوره معین و شرایط معین فعالیت طبقه کارگر است را تصریح می کنند. اما زندگی واقعی، تاریخ واقعی، این اختلاف در گرایش ها را در خود دارد، درست همانگونه که زندگی و تکامل در طبیعت هر دو، چه تکامل آهسته و چه جهش های سریع یعنی انفصال در تداوم را شامل میشود.

رویزیونیست ها، بحث های مربوط به «جهش ها» و اینکه جنبش طبقه کارگر بطور اصولی نسبت به کل جامعه کهنه در خصومت قرار دارد را بصورت عبارت پردازی در نظر می گیرند.

آنها اصلاحات را تحقق جزء به جزء سوسیالیزم میدانند. آنارکو – سندیکالیست ها «خرده کاری»، و بویژه استفاده از سکوی مجلس را، رد می کنند. در عمل، تاکتیک آخری، همراه با عدم توانائی در فراخواندن نیروهای آفریننده و رویدادهای بزرگ، جز انتظار کشیدن برای «روزهای بزرگ» نیست. هر دوی اینها مهم ترین و اضطراری ترین چیز را بتعویق میاندازند و آن وحدت کارگران در سازمان های بزرگ و قدرتمندی است که بدرستی وظایف خود را انجام میدهند و قادر به عمل تحت کلیه شرایط بوده، سرشار از روح مبارزه طبقاتی هستند و بوضوح بر هدف های خود واقفند و با جهان بینی مارکسیستی راستین پرورده شده اند.

در اینجا به خود اجازه میدهیم تا کمی از مطلب دور شده و برای جلوگیری از سوء تفاهمی که ممکن است پیش آید، بطور ضمنی اشاره کنیم که پانه کوک تحلیل خود را تماماً با مثالهایی از تاریخ اروپای غربی بویژه تاریخ آلمان و فرانسه می آراید، و بهیچوجه سخنی از روسیه بمیان نمیآورد. و اگر در جاهائی بنظر رسد که به روسیه اشاره میکند، فقط از این رو است که گرایش های اساسی بوجود آورنده انحرافات مشخص از تاکتیک مارکسیستی، در کشور ما نیز، با همه اختلاف های زیادی که میان روسیه و اروپای غربی از نظر فرهنگ، زندگی روزمره، و رشد تاریخی و اقتصادی وجود دارد، باید دیده شود.

سرانجام علت بسیار مهم بروز اختلافات میان کسانیکه در جنبش کارگری شرکت دارند، تغییراتی است که در تاکتیک های طبقاتی حاکمه بطور اعم و بورژوازی بطور اخص روی میدهد. چنانچه تاکتیک های بورژوازی پیوسته یکسان و یا دست کم همیشه از یک نوع بود، طبقه کارگر بسرعت میآموخت که چگونه به کمک تاکتیک هائی به همان اندازه یکسان و از یک نوع به مقابله برخیزد. اما حقیقت اینست که در هر کشوری بورژوازی ناگزیر از ابداع دو نظام حاکمیت، دو روش نبرد بخاطر منافعش و برای تأمین سلطه اش میباشد، و این دو روش گاهی بدنبال یکدیگر میآیند، و گاهی با یکدیگر به اشکال متفاوت گره خورده و در هم بافته میشوند. اولی روش زور است، روشی که هرگونه امتیاز دادن به جنبش کارگری را رد می کند، روشی که حامی کلیه نهادهای منسوخ و کهنه است، روشی که بطرزی غیر قابل انعطاف با اصلاحات به مخالفت برمیخیزد. این چنین است ماهیت سیاست محافظه کاری که در اروپای غربی هر چه کمتر و کمتر سیاست طبقات زمین دار و هر چه بیشتر و بیشتر یکی از انواع سیاست های بورژوازی بطور کلی را تشکیل میدهد. دومی روش «لیبرالیسم» است، روش گام به گام در جهت رشد حقوق سیاسی، اصلاحات، دادن امتیازات، و نظایر آن.

اتخاذ یکی از این دو روش توسط بورژوازی، بدلیل اغراض بدخواهانه افراد و بر حسب تصادف نیست، بلکه این امر بر اساس سرشت اساساً متضاد وضع اوست که صورت می پذیرد. جامعه سرمایه داری در حالت عادی نمیتواند بدون یک نظام منسجم نمایندگی، و بدون حقوق سیاسی معینی برای اجتماع، که با خواستههای «فرهنگی» نسبتاً سطح بالائی متمایز میگردد،

با موفقیت رشد یابد. خواست حداقل معینی از فرهنگ خود حاصلی است از شیوه تولید سرمایه داری با تکنیک پیشرفته، پیچیدگی، انعطاف پذیری، تحرک، رشد سریع رقابت جهانی، و غیره. در نتیجه، نوسانات تاکتیک های بورژوازی، گذر از نظام زور به نظام دادن امتیازات ظاهری، ویژگی تاریخ کلیه کشورهای اروپائی در طی نیم قرن گذشته را تشکیل میدهد که کشورهای متفاوت در دوره های مشخص این یا آن روش را بطور عمده بکار گرفته اند. مثلاً در طی سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم، بریتانیا کشور کلاسیک برای سیاست بورژوائی «لیبرال» بود، و آلمان در طی سالهای ۷۰ و ۸۰ به شیوه زور چسبیده بود.

موقعی که این شیوه در آلمان غالب بود، رشد آنارکو – سندیکالیسم انعکاس یک جنبه ای از این نظام خاص حکومت بورژوائی، (یا آنطور که بعداً لقب گرفت: آنارشیسم) در جنبش کارگری بود («یانگ Young») از ابتدای دهه ۱۸۹۰ (۱۸۹۰) و یوهان موسست Johann Most در ابتدای سالهای ۱۸۸۰). هنگامیکه در ۱۸۹۰ سیاست در جهت دادن «امتیازات» تغییر یافت، ثابت شد که این تغییر برای جنبش کارگری، مثل همیشه بسیار خطرناک تر بود، و باعث پیدایش بازتاب دیگری از «رفورمیسم» بورژوائی که بهمان اندازه یک جنبه بود یعنی اپورتونیسم در جنبش کارگری، گردید. پانه کوک می گوید: «هدف مثبت واقعی سیاست لیبرالی بورژوازی فریب کارگران در جهت انشعاب در صفوف آنها و تبدیل مشی آنها به زائده علیل یک رفورمیسم عاجز و همیشه عاجز و ناپایدار و پوشالی است».

چه بسا، بورژوازی برای مدتی معین از طریق سیاست «لیبرال» خود، همانطور که پانه کوک بدرستی متذکر میشود، سیاستی که «بیشتر حيله گرانه» است، به هدفش برسد. بخشی از کارگران و بعضی از نمایندگان آنها گهگاه با امتیازات ظاهری فریب می خورند. رویزیونیست ها ادعا میکنند که آموزه مبارزه طبقاتی «قدیمی شده» است و یا شروع میکنند به هدایت سیاستی که در حقیقت انکار مبارزه طبقاتی است. تاکتیک های زیگزاکی بورژوائی رویزیونیسم را در درون جنبش کارگری تشدید می کند و چه بسا که اختلافات درون جنبش کارگری را به نقطه انشعاب قطعی بکشاند.

همه انواع علل مذکور موجب اختلافاتی در زمینه تاکتیک در درون جنبش کارگری و در میان صفوف پرولتاریا میگرددند. اما بین پرولتاریا و بخش های خرده بورژوازی همجوار با آن، از جمله دهقانان نه دیوار چینی وجود دارد و نه میتواند وجود داشته باشد. واضح است که ورود افراد، گروهها، و بخش های معینی از خرده بورژوازی به صفوف پرولتاریا، بنوبه خود باعث پیدایش نوساناتی در تاکتیک های پرولتاریا میگردد.

تجربه جنبش کارگری کشورهای متفاوت به ما کمک می کند تا بر اساس مسائل عملی مشخص، ماهیت تاکتیک های مارکسیستی را درک کنیم؛ و به کشورهای جوانتر کمک میکند تا با وضوح بیشتری اهمیت طبقاتی حقیقی انحرافات از مارکسیسم را متمایز ساخته و بطور

موفقیت آمیزتری به نبرد با چنین انحرافات پیروزند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۰ در شماره ۱ ژوزدا Zvezda چاپ شد.

عبارت پردازی انقلابی (۲)

وقتیکه من در یک جلسه حزبی گفتم عبارت پردازی انقلابی در باره جنگی انقلابی ممکن است انقلاب ما را به ویرانی بکشاند، بخاطر تند بودن مناظره ام مورد شماتت قرار گرفتم. اما لحظاتی هست که در آنها یک مسأله را باید با صراحت مطرح کرد و به چیزها باید نام واقعی شان را داد، وگرنه این خطر وجود دارد که زیان جبران ناپذیری به حزب و انقلاب وارد آید.

عبارت پردازی انقلابی در اغلب موارد، مرضی است که احزاب انقلابی هر چند گاه یکبار، وقتیکه بطور مستقیم یا غیر مستقیم ترکیبی، ائتلافی، و یا ادغامی از پرولتاریا و عناصر خرده بورژوازی را دربردارند و یا وقتیکه مسیر رویدادهای انقلابی با زیگزاک های سریع و بزرگ متمایز میگردد، به آن مبتلا میشوند. منظور ما از عبارت پردازی انقلابی، تکرار شعارهای انقلابی بدون در نظر گرفتن شرایط عینی در تغییر معینی از مسیر حوادث، که طی آن وضع معینی از حوادث پیش می آید، است. شعارها عالیست. فریبا است، سکرآور است، اما هیچ پایگاهی برای آنها وجود ندارد؛ این است ماهیت عبارت پردازی انقلابی.

بیائید به بررسی دسته ای از این استدلال ها، دست کم مهم ترین آنها، که بنفع یک جنگ انقلابی در روسیه امروزی، یعنی ژانویه و فوریه ۱۹۱۸، است پردازیم و این شعارها را با واقعیت عینی مقایسه کنیم تا ببینیم که آیا تعریفی که من بدست دادم صحیح است یا نه.

۱

مطبوعات ما همیشه از نیاز به آماده شدن برای یک جنگ انقلابی در هنگام پیروزی سوسیالیسم در یک کشور در حالیکه سرمایه داری هنوز در کشورهای مجاور وجود دارد، صحبت کرده اند. در این حرفی نیست.

سؤال اینست که از زمان انقلاب اکتبر تاکنون این آماده سازی ها در عمل چگونه انجام پذیرفته است؟

ما به این صورت آماده شده ایم: ناچار بودیم ارتش را منحل کنیم ما مجبور به اینکار بودیم، مجبور بودیم بوسیله شرایطی آنقدر واضح، آنقدر مؤثر، و آنقدر پابرجا و بدون مشاهده کوچکترین علامتی از یک «تمایل» و یا حالتی که نشان دهنده مخالفتی با عمل انحلال

(ارتش) در حزب باشد بدان مبادرت ورزیم، هیچ صدائی علیه آن برنخواست. هرکس که بخواهد به علل طبقاتی چنین پدیده غیر عادی ای یعنی انحلال ارتش از طرف جمهوری سوسیالیستی شوروی، قبل از آنکه جنگ با دولت امپریالیستی همسایه اش خاتمه پذیرد، کمی فکر کند، بدون هیچ اشکالی این علل را در ترکیب اجتماعی یک کشور عقب مانده، با اقتصادی خرده دهقانی، که پس از سه سال جنگ به منتها درجه ویرانی اقتصادی دچار گردیده است، خواهد یافت. ارتشی چند میلیونی منحل گردید و ایجاد ارتش سرخ توسط داوطلبان آغاز شد – اینها حقایق اند.

این حقایق را با صحبت های مربوط به جنگ انقلابی در ژانویه و فوریه ۱۹۱۸ مقایسه کنید؛ ماهیت عبارت پردازی انقلابی برایتان آشکار میگردد.

اگر این «دفاع کردن» از یک جنگ انقلابی مثلاً توسط سازمانهای مسکو و پتروگراد عبارتی توخالی نبود، ما میبایست حقایق دیگری را در فاصله زمانی بین اکتبر و ژانویه می دیدیم؛ ما میبایست شاهد مبارزه ای مصمم از جانب آنها بر ضد انحلال ارتش میشدیم. چیزی از این نوع دیده نشده است.

ما میبایست شاهد این میبودیم که پتروگرادی ها و مسکوئی ها دهها هزار مبلغ و سرباز به جبهه اعزام میکردند، و روزانه گزارشهای دریافت می کردیم مبنی بر مبارزه آنها برضد انحلال، مبنی بر موفقیت آنها در مبارزه شان و مبنی بر متوقف ساختن انحلال. چیزی از این نوع دیده نشده است.

ما میبایست صدها گزارش درباره تشکیل هنگ هایی از ارتش سرخ دریافت میکردیم که از ایجاد وحشت برای متوقف کردن انحلال استفاده کرده و به تجدید ساختمان سنگرها و استحکامات بر علیه تهاجم احتمالی توسط امپریالیسم آلمان پردازند. چیزی از این نوع دیده نشده است. انحلال بطور کامل در حال انجام است. ارتش قدیمی وجود ندارد. ارتش جدید تنها در مرحله آغاز تولدش است.

کسی که نمیخواهد خود را با حرف زدن صرف، با اعلامیه های بلند و بالا، و با داد و فریاد آرامش بخشد، باید درک کند که «شعار» جنگ انقلابی در فوریه ۱۹۱۸ توخالی ترین عبارت ها است و هیچ چیز واقعی، هیچ چیز عینی در پشت ندارد. این شعار امروز هیچ محتوایی ندارد مگر احساس، آرزو، نفرت، و رنجش. و به چنین شعاری هم با چنین محتوایی عبارت پردازی انقلابی گفته میشود.

حقایق تا آنجا که به حزب ما و قدرت شورائی در مجموع مربوط است، و تا آنجا که به بلشویک های پتروگراد و مسکو مربوط میشود، نشان میدهند که تاکنون در تشکیل ارتش سرخ فقط موفق به برداشتن اولین قدم بوده ایم. پنهان شدن در پشت پرده ای از الفاظ برای فرار از این حقیقت تلخ و در عین حال نه فقط دست به عملی در جهت متوقف ساختن انحلال

ارتش نزدن بلکه حتی هیچگونه اعتراضی هم نکردن، تسکین خود با طنین الفاظ است؛ برای مثال، دلیل واضحی برای آنچه که گفته شد این حقیقت است که در کمیته مرکزی حزب ما اکثر برجسته ترین مخالفین صلح جداگانه چه در ژانویه و چه در فوریه، علیه یک جنگ انقلابی رأی دادند. این چه معنائی دارد؟ این بدین معناست که کسی که از نگرستن رودرروی حقیقت نمی هراسد، عدم امکان یک جنگ انقلابی را تشخیص میدهد. در چنین مواردی با پیش کشیدن و یا کوشش در جهت پیش کشیدن استدلالات، از حقیقت طفره میروند. بیائید این استدلالات را بررسی کنیم.

۲

استدلال نمره ۱- در ۱۸۹۲ فرانسه دچار ویرانی اقتصادی ای نه چندان بهتر از ما بود، اما یک جنگ انقلابی به همه چیز بهبود بخشید، برای همه یک الهام گردید، انگیزه شور و شوق شد و همه چیز را به جلو راند. فقط آنهاییکه به انقلاب معتقد نیستند، فقط فرصت طلبان (اپورتونیست ها) میتوانند در انقلاب ژرف تر ما با جنگی انقلابی مخالف باشند.

بیائید این دلیل را، و یا این استدلال را، با حقایق بسنجیم. این درست است که در اواخر قرن هجدهم زیر بنای اقتصادی و شیوه تولید پیشرفته تر جدیدی در فرانسه برای اولین بار خلق شد و سپس همچون نتیجه ای از آن، و بصورت یک روبنا، ارتش انقلابی نیرومندی پدید آمد. فرانسه قبل از کشورهای دیگر از قید فئودالیسم رها شد و طی چند سال انقلاب پیروزمند، آثرا جارو کرد و مردمی را رهبری کرد که از جنگ فرسوده نشده و زمین و آزادی را بدست آورده و در نتیجه امحاء فئودالیسم قوی تر شده بودند و ﴿بعلاوه﴾ آنها را به جنگ علیه مردمی کشانید که از نظر اقتصادی و سیاسی عقب مانده تر بود.

این را با روسیه امروز مقایسه کنید. بی اندازه فرسوده از جنگ. نظام اقتصادی جدیدی که بر سرمایه داری دولتی آلمان با تجهیزات فنی خویش تفوق داشته باشد هنوز وجود ندارد. فقط پایه گذاری شده است. دهقانان در زمینه اجتماعی کردن Socialization زمین فقط به یک قانون دست یافته اند و نه حتی یک سال کار آزاد (از زمیندار و از عذاب جنگ). کارگران ما شروع کرده اند که سرمایه داران را به دریا بریزند اما هنوز به سازماندهی تولید، ترتیب مبادله محصولات، ترتیب ذخیره غلات، و افزایش بارآوری Productivity کار نپرداخته اند.

این چیز است که ما به سمت آن میرویم، این راهی است که ما در پیش گرفته ایم، اما واضح است که نظام اقتصادی برتر و جدید هنوز وجود ندارد.

فئودالیسم شکست خورده. آزادی بورژوازی شکل گرفته، و دهقانان سیر شده علیه فئودال... - این؛ آن زیربنای اقتصادی «معجزات» میدان جنگ در سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳، بود.

کشوری با دهقانان کوچک، گرسنه و عذاب دیده از جنگ، تازه در شرف التیام زخمهایش، مخالف با بارآوری بیشتر کار از نظر سازمانی و از نظر فنی – این است وضع عینی در آغاز سال ۱۹۱۸.

از این جهت است که هرگونه یادآوری ۱۷۹۲ و غیره، چیزی نیست خود عبارت پردازی انقلابی بعضی ها شعارها را، حرف ها را، غریوهای جنگی را تکرار می کنند، اما از تحلیل واقعیت عینی میترسند.

۳

استدلال شماره ۲ – آلمان «قادر به حمله نیست»، انقلاب رشد یابنده آن اجازه نخواهد داد. آلمانیها «قادر به حمله نیستند» استدلالی بود که میلیونها مرتبه در ژانویه و در ابتدای فوریه ۱۹۱۸ توسط مخالفین صلح جداگانه تکرار گردید. در میان آنها کسانی که محتاط تر بودند میگفتند که به احتمال ۲۵ تا ۳۳ درصد (البته به تقریب) آلمانیها قادر به حمله نیستند.

واقعیات این محاسبات را رد کردند. مخالفین صلح جداگانه در این مورد هم، از ترس منطق آهنین حقایق، مرتباً آنها را زیرسبیلی در کردند. منشاء چنین خطائی در کجا بود که انقلابیون واقعی (و نه انقلابیون احساساتی) باید قادر به شناخت و تحلیل آن باشند؟

آیا به این دلیل بود که ما بطور کلی در رابطه با مذاکرات صلح به مانور دادن و تهییج دست زدیم؟ چنین چیزی نبود. ما مجبور به مانور دادن و تهییج بودیم. اما باید «زمان مناسب» را هم برای مانور دادن و تهییج – وقتی که هنوز مانور و تهییج امکان پذیر بود – و هم برای اعلام توقف مانورها وقتی که موضوع حاد میگردید، انتخاب می کردیم.

منشاء خطا در این بود که روابط همکاری انقلابی با کارگران انقلابی آلمان به عباراتی توخالی تبدیل گشته بود ما به کارگران انقلابی آلمان از هر طریقی که میتوانستیم کمک کرده و کمک میکنیم – رفتار برادرانه، تهییج، انتشار قراردادهای سری، و غیره... – این در حقیقت کمک بود، کمک واقعی.

اما اظهار نظر برخی از رفقا – «آلمانیها قادر به حمله نیستند» – یک عبارت توخالی بود. ما خود تازه انقلابی را در کشورمان به انجام رسانده ایم. همگی بخوبی میدانیم که چرا شروع یک انقلاب در روسیه آسان تر بود تا در «سایر کشورهای» اروپا. ما دیدیم که با آنکه انقلاب ما صرفاً در آغاز خود نبود و تنها سلطنت را سرنگون نکرده بود بلکه در همه جا شوراها را نیز برپا داشته بود، اما نمیتوانستیم تهاجم امپریالیسم روسی را در ژوئن ۱۹۱۷

مانع شویم. ما میدیدیم، ما میدانستیم، ما برای کارگران توضیح میدادیم – جنگ ها را حکومت ها رهبری می کنند. برای متوقف ساختن یک جنگ بورژوائی لازم است که حکومت بورژوازی را ساقط کنیم.

پس این اظهار نظر که «آلمانیها قادر به حمله نیستند» بدین معنی که گفته شود «ما میدانیم که حکومت آلمان ظرف چند هفته آینده ساقط خواهد شد». اینرا ما در واقع نه میدانستیم و نه میتوانستیم بدانیم و بنابراین اظهار نظر فوق یک عبارت توخالی بود. اینکه مطمئن باشیم که انقلاب آلمان در حال رشد است و در جهت رشد آن کمک کرده و تا آنجا که امکان دارد با عمل، تهییج و اعلام برادری، بکوشیم و بهر صورتی که می خواهید، در عمل به رشد انقلاب خدمت کنیم، یک چیز است. این همان انترناسیونالیسم پرولتری انقلابی است.

اما اینکه بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، آشکارا یا پنهانی، بگوئیم که انقلاب آلمان دیگر رشد کافی کرده است (گرچه به وضوح اینطور نیست) و تاکتیک خود را بر این پایه قرار دهیم، چیز دیگریست. حتی یک جو انقلابی بودن در این گفته وجود ندارد؛ چیزی نیست مگر عبارت پردازی.

اینست منشأ خطا در اظهار نظر «مفخرانه»، «برجسته»، «شکوهمند»، و «پرطنین» «آلمانیها قادر به حمله نیستند».

۴

ادعای اینکه «ما با مقاومت در برابر امپریالیسم آلمان در حال کمک به انقلاب آلمان و از این رو نزدیک ساختن پیروزی لیبکنخت Liebknecht، بر ویلهلم Wilhelm، هستیم» چیزی نیست جز شکل دیگری از همان گزافه گوئی های پرطنین.

درست است که پیروزی لیبکنخت – زمانی ممکن و اجتناب ناپذیر می گردد که انقلاب آلمان به مرحله بلوغ خود برسد – ما را از مشکلات بین المللی، از جمله جنگ انقلابی، نجات خواهد داد. پیروزی لیبکنخت ما را از نتایج همه اعمال احمقانه مان نجات خواهد داد؛ اما آیا مطمئنید که این استدلال برای توجیه احمقانه نیست؟

آیا هر نوع «مقاومتی» در برابر امپریالیسم آلمان به انقلاب آلمان کمک می کند؟ هر کس که کمی فکرش را بکار اندازد، و یا حتی تاریخ جنبش انقلابی روسیه را بخاطر بیاورد، باسانی پی میبرد که مقاومت در برابر ارتجاع فقط وقتی به انقلاب کمک می کند که مصلحت باشد. در طی نیم قرن از جنبش انقلابی روسیه ما موارد زیادی را از مقاومت در برابر ارتجاع که به صلاح انقلاب نبود تجربه کرده ایم. ما مارکسیست ها همیشه به این افتخار کرده ایم که صلاح

بودن هر یک از اشکال مبارزه را بر اساس محاسبه دقیق نیروهای توده ای و روابط طبقاتی تعیین کرده ایم. ما گفته ایم که قیام همیشه به صلاح نیست؛ و تا وقتی که پیش نیازهای آن در میان توده ها وجود ندارد یک قمار است؛ ما اغلب قهرمانی ترین اشکال مقاومت فردی را که از نقطه نظر انقلاب زیان آور بوده و مصلحت آمیز نبوده است، محکوم کرده ایم. در ۱۹۰۷ بر اساس تجربه ای تلخ، مقاومت در برابر شرکت در دومای سوم را تحت عنوان اینکه بصلاح نیست و غیره و غیره، رد کردیم.

برای کمک به انقلاب آلمان، تا زمانی که نیروها برای وارد آوردن یک ضربه قاطع، جدی و محکم در شکل یک درگیری نظامی آشکار یا قیام، به اندازه کافی قوی نشده اند، یا باید خود را به تبلیغ و تهییج، و همکاری محدود سازیم، و یا باید درگیری را، در صورتیکه مطمئن هستیم که به دشمن کمک نمیکنند، بپذیریم.

برای همه (بجز آنهاییکه سرمست از عبارات توخالی هستند) روشن است که در پیش گرفتن درگیری جدی نظامی و یا قیام، با علم به اینکه فاقد نیرو هستیم، با علم به اینکه فاقد ارتش هستیم، قمار است که به کارگران آلمان کمکی نمی کند بلکه مبارزه آنها را مشکل تر و کارها را برای دشمن آنها و برای دشمن ما آسانتر میسازد.

۵

استدلال دیگری هم ارائه میشود و این یکی بقدری کودکانه است که اگر با گوشهای خود آنرا نشنیده بودم، هرگز باور نمی کردم.

«در گذشته، در اکتبر، آیا فرصت طلب ها (اپورتونیست ها) نمی گفتند که ما فاقد نیرو هستیم، فاقد سرباز هستیم، فاقد اسلحه و تجهیزات هستیم؟ اما همه اینها در طی مبارزه وقتیکه مبارزه طبقه علیه طبقه دیگر آغاز گردید، فراهم شد. این چیزها در مبارزه پرولتاریای روسیه بر علیه سرمایه داران آلمانی نیز فراهم خواهد شد؛ پرولتاریای آلمان نیز به کمک ما خواهد آمد».

تا آنجا که به امور مربوط به اکتبر ارتباط دارد، ما نیروهای توده ای را بدقت محاسبه کرده بودیم. ما نه تنها فکر می کردیم بلکه بر اساس تجربه انتخابات توده ای شوراها، مطمئن بودیم که اکثریت عظیمی از کارگران و سربازان خود قبلاً در سپتامبر و اوایل اکتبر به سمت ما روی آورده بودند. حتی اگر فقط رأی گیری کنفرانس دموکراتیک (۳) هم در نظر گرفته میشد، میدانستیم که دولت ائتلافی پشتیبانی خود را در میان دهقانان از دست داده و این به معنای آن بود که سمت ما خود قبلاً فاتح شده بود.

شرایطی عینی برای مبارزه بصورت قیام در اکتبر عبارت بودند از:

۱- دیگر چماقی بالای سربازان وجود نداشت - این چماق در فوریه ۱۹۱۷ برداشته شده بود (آلمان هنوز انقلاب فوریه «خود» را پشت سر نگذاشته است)؛

۲- سربازان، مثل کارگران، به اندازه کافی از دست دولت ائتلافی بستوه آمده، و جدائی از آنها، آگاهانه و با نقشه قبلی و از روی میل به انجام رسانده بودند.

این و تنها این صحت شعار «پیش بسوی قیام» را در اکتبر تعیین نمود. (پیش کشیدن این شعار در ژوئیه نادرست بود، که ما اینکار را نکردیم).

اشتباه فرصت طلبان (اپورتونیست ها) اکتبر ۱۹۱۷ «علاقه» آنها به شرایط عینی نبود (فقط بچه ها اینطور فکر می کنند) بلکه ارزیابی نادرست آنها از حقایق بود - آنها به جزئیات چنگ میانداختند و چیز عمده یعنی روی آوردن آشتی جویانه شوراهای را به سمت ما نمی دیدند.

مقایسه یک درگیری مسلحانه با آلمان (که صرفنظر از انقلاب اکتبر هنوز تجربه فوریه «خود» و یا «ژوئیه» خود را پشت سر نگذاشته است)، با آلمانی که یک حکومت بورژوا - امپریالیستی سلطنت طلب را داراست - مقایسه آن با مبارزه بصورت قیام در اکتبر علیه دشمنان شوراهای، شوراهائی که از فوریه به بعد در حال رشد بوده و در سپتامبر و اکتبر بحد بلوغ رسیده بودند، آنقدر کودکانه است که فقط میتواند موضوعی برای شوخی باشد. این است بیهودگی ای که بعضی ها در نتیجه عبارات توخالی دچارش میشوند.

۶

و حال نوع دیگری از استدلال. «اما آلمان ما را با یک قرارداد صلح جداگانه از نظر اقتصادی خفه خواهد کرد؛ او غلات و ذغال سنگ ما را قطع می کند و ما را برده میسازد.»

استدلالی است زیرکانه - باید قبول کنیم که درگیری مسلحانه، بدون یک ارتش، و حتی با آنکه این درگیری مطمئناً نه تنها به بردگی ما بلکه به خفقان ما نیز منجر می گردد، تصرف غلات بی هیچ عوض، ما را در موقعیت صربستان یا بلژیک قرار میدهد؛ باید قبول کنیم، چون در غیر اینصورت قراردادی نامطلوب خواهیم داشت، آلمان از ما ۶ هزار میلیون و یا ۱۲ هزار میلیون غرامت به اقساط خواهد گرفت، غلات را بجای ماشین خواهد گرفت، و غیره...

آه... قهرمانان عبارت پردازی انقلابی! ضمن نفی «برده» امپریالیست ها شدن محبوبانه به سکوت از کنار این حقیقت می گذرند که برای رهائی کامل از بردگی باید امپریالیسم را شکست داد.

ما یک قرارداد نامطلوب و یک صلح جداگانه را می پذیریم چون میدانیم، امروز هنوز برای یک جنگ انقلابی آماده نیستیم و میدانیم باید منتظر فرصت باشیم (مثل زمانی که اسارت کرنسکی را تحمل کردیم، اسارت بورژوازی خودمان را از ژوئیه تا اکتبر تحمل کردیم)، و باید تا زمانی که قوی تر شده باشیم منتظر بمانیم. بنابراین اگر شانس بدست آوردن یک صلح جداگانه نامطلوب را داشته باشیم، باید مطلقاً آنرا بخاطر منافع انقلاب سوسیالیستی ای که هنوز ضعیف است بپذیریم (چرا که انقلاب رشد یابنده در آلمان هنوز به کمک ما، به کمک روس ها، نیامده است) فقط در صورتیکه یک صلح جداگانه مطلقاً غیرممکن باشد باید بلافاصله جنگ را شروع کنیم - و نه بدلیل آنکه تاکتیکی صحیح میباشد، بلکه بدلیل آنکه برای ما راه دیگری باقی نمانده است. اگر غیرممکن بودن یک صلح جداگانه اثبات شود، دیگر جای مشاجره برسر تاکتیک نخواهد بود. چیزی جز اجتناب ناپذیر بودن شدیدترین مقاومت وجود نخواهد داشت. اما تا هنگامیکه حق انتخاب داریم باید صلح جداگانه و نامطلوب ترین قرارداد را انتخاب کنیم، زیرا این وضعیت بمراتب بهتر از موقعیت بلژیک است ﴿۵﴾.

گرچه امروز ما هنوز ضعیفیم اما ماه به ماه قوی تر میشویم. گرچه انقلاب سوسیالیستی بین المللی در اروپا هنوز کاملاً رشد نکرده است اما ماه به ماه رشد بیشتری می یابد. بنابراین ... بنابراین «انقلابیون» (خدا ما را از شرشان حفظ کند) استدلال می کنند، باید جنگ را در این موقع که امپریالیسم آلمان بوضوح از ما قویتر است ولی ماه به ماه ضعیف تر میشود (بدلیل رشد، گرچه آهسته ولی مسلم، انقلاب در آلمان) بپذیریم. بحث «انقلابیون» احساساتی جالب توجه است؛ استدلال آنها عالیست!؟

۷

آخرین استدلال که بظاهر حق بجانب ترین و رایج ترین استدلال نیز هست، اینست که «این صلح ناهنجار یک رسوائی است، خیانتی است به لاتویا Latvia، لهستان، کورلند Courland، و لیتوانی».

آیا تعجبی دارد که بورژوازی (و مفتخورهایش یعنی باند نوی لوچ Novv Luchi، دیلو نارودا Dyelo Noroda، و نوویا ژیزن Novaya Zhizn) ﴿۶﴾ در شاخ و برگ دادن به این استدلال گویا انترناسیونالیستی از همه مشتاق تر است؟

نه هیچ تعجبی ندارد، چرا که این استدلال تله ایست که بورژوازی عمداً میخواهد بلشویک ها را بدرون آن بکشاند و بعضی نادانسته بدلیل عشقشان به عبارت پردازی در آن فرو می غلتند.

و حال بیائید این استدلال را از دیدگاه نظری مورد بررسی قرار دهیم؛ آیا کدام یک را باید

مقدم شمرده: حق ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خویش، یا سوسیالیسم را؟
سوسیالیسم را.

آیا بدلیل تجاوز به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، مجاز است که بگذاریم جمهوری سوسیالیستی شوروی بلعیده شود و یا قرار دادن جمهوری شوروی در معرض تهاجمات امپریالیسم در زمانیکه امپریالیسم بوضوح قوی‌تر و جمهوری بوضوح ضعیف‌تر است، مجاز است؟

نه این مجاز نیست – این سیاستی بورژوائی است، نه سوسیالیستی.

بعلاوه آیا صلح به این شرط که لهستان، لیتوانی، و کورلند «به ما» پس داده شود کمتر رسوائی آور است، کمتر یک صلح الحاق‌گرایانه محسوب میشود؟
از دیدگاه بورژوازی روسیه بله.

از یک دیدگاه سوسیالیستی – انترناسیونالیستی، خیر.

زیرا اگر امپریالیسم آلمان لهستان را آزاد کند (که زمانی بعضی بورژواهای آلمان خواستار آن بودند) در آن صورت، صربستان، بلژیک، و غیره و همه کشورهای دیگر را تحت فشار میگذارد.

وقتی که بورژوازی روسیه علیه صلح «موهن» الم شنگه راه میاندازد، بدرستی منافع طبقاتی اش را بیان می‌کند.

اما وقتی که بعضی از بلشویک‌ها (که به مرض عبارت‌پردازی مبتلا هستند) به تکرار آن استدلال میپردازند بسادگی جای بسی تأسف است.

واقعیات مربوط به رفتار بورژوازی انگلیسی – فرانسوی را مورد توجه قرار دهید. آنها تمام سعی خود را بکار میبرند تا ما را در همین آن به جنگ با آلمان بکشانند، و به ما پیشنهاد میلیون‌ها دعای خیر، چکمه، سیب زمینی، صدف، لوکوموتیو (به اعتبار... یعنی از آن نترسید، این «اسارت» نیست! «فقط» اعتبار است!) می‌کنند. آنها از ما میخواهند که همین حالا به جنگ با آلمان برخیزیم.

واضح است که چرا چنین چیزی را میخواهند؛ اولاً به این دلیل اینرا میخواهند که ما بخشی از نیروهای آلمان را بخود مشغول میسازیم. و ثانیاً به این دلیل که قدرت شوروی احتمالاً به آسانترین وجه در نتیجه یک درگیری مسلحانه، در وقتی، نامناسب، با امپریالیسم فرو می‌پاشد.

بورژوازی انگلیسی – فرانسوی برای ما تله می‌گذارد: خواهش میکنیم لطف کنید و همین حالا جنگ را آغاز کنید، دست آورد ما عالی خواهد بود. آلمانیها شما را غارت خواهند کرد و کار خود را در شرق «بخوبی» انجام خواهند داد و در غرب با ما ارزانتر معامله خواهند کرد، و بعلاوه قدرت شوروی جارو خواهد شد... خواهش می‌کنیم «متفقین» بلشویک بجنگید،

ما به شما کمک خواهیم کرد!
و بلشویک های «چپ» (خدا ما را از شر آنها حفظ کند) با تکرار انقلابی ترین عبارات
با پای خود به این تله می افتند...
آه بله... یکی از تظاهرات روحیه خرده بورژوازی تسلیم شدن به عبارات پردازی انقلابی است.

۸

در تابستان ۱۹۰۷ حزب ما مورد حمله عبارت پردازی انقلابی ای گردید که از پاره ای
جهات مشابه امروزی بود.
در سن پترزبورگ و مسکو، تقریباً تمامی بلشویک ها ترجیح میدادند که سومین دوما را
تحریم کنند، آنها بجای اینکه به تحلیلی عینی پردازند، تحت تأثیر «احساسات» قرار گرفتند
و به تله افتادند. (اینک) مرض دوباره عود کرده است.
زمان دشوارتری فرا رسیده است. موضوع میلیونها مرتبه مهم تر است. ابتلا به مرض در
چنین زمانی خطر ویرانی انقلاب را با خود دارد.
ما باید بر ضد عبارت پردازی انقلابی بجنگیم، باید بجنگیم، مطلقاً باید بجنگیم تا زمانی
در آینده مردم این حقیقت تلخ را نگویند که یک عبارت پردازی انقلابی در مورد یک جنگ
انقلابی، «انقلاب را به ویرانی کشاند».
در ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ در پراودا چاپ شد.

عجیب و شگفت انگیز

شاخه ناحیه مسکوی حزب ما در قطعنامه ای که در ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ منتشر کرد نسبت
به کمیته مرکزی ابراز عدم اعتماد کرده است و از اطاعت تصمیمات این کمیته که در رابطه
با اجرای مراحل قرارداد صلح با اطریش و آلمان «قرار دارد سرپیچی کرده و در یک یادداشت
توضیحی» درباره قطعنامه اعلام کرده است که شاخه ناحیه مسکو «انشعابی را در حزب در
آینده ای بسیار نزدیک به دشواری قابل اجتناب می بیند» (*۱)
چیزی شگفت انگیزتر و حتی عجیب تر از این نیست. این کاملاً طبیعی است که رفقائی که
بشدت با کمیته مرکزی برسر مسأله یک صلح جداگانه موافق نیستند، بشدت کمیته مرکزی را
محکوم کنند و عقیده خود را درباره یک انشعاب اجتناب ناپذیر بیان نمایند. این کار
مشروع ترین حق اعضاء حزب بوده و کاملاً قابل درک است. اما ببینید چه چیزی عجیب و
شگفت انگیز است. یک «یادداشت توضیحی» به قطعنامه ضمیمه شده است. و این متن کامل

«شاخه ناحیه مسکو، انشعابی را در حزب در آینده ای بسیار نزدیک به دشواری قابل اجتناب می بیند، و در جهت این هدف می کوشد که به وحدت کلیه کمونیستهای انقلابی قاطعی کمک کند که هم به مخالفت با هواداران صلح جداگانه و هم به مخالفت با فرصت طلبان میانه روی حزب، برخاسته اند. از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی، ما به صلاح آن می دانیم که امکان از دست دادن قدرت شورائی را که اینک به چیزی صرفاً ظاهری تبدیل میگردد، بپذیریم. ما مثل قبل معتقدیم که نخستین وظیفه ما بسط نظرات مربوط به انقلاب سوسیالیستی به همه کشورهای دیگر و ارتقاء قاطعانه دیکتاتوری کارگران، و سرکوب بیرحمانه ضد انقلاب بورژوازی در روسیه است.»

عجیب و شگفت انگیز آن کلماتی از این یادداشت هستند که بر آنها تأکید ورزیده ایم.

در میان این کلمات است که معمای قضیه خوابیده است.

این کلمات تمامی خطی را که بوسیله نویسندگان قطعنامه پیش کشیده شده است، به چیزی بیهوده کاهش می دهد. این کلمات ریشه اشتباه آنها را بطور کاملاً روشنی آشکار میسازد.

«از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی ما به صلاح آن می دانیم که امکان از دست دادن قدرت شورائی را... بپذیریم» این عجیب است چرا که در آن هیچ ارتباطی حتی میان پیش - نهاده ها Premises و نتیجه گیری وجود ندارد. «از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی به صلاح است که شکست نظامی قدرت شورائی را بپذیریم» - چنین پیشنهادی ممکن است درست یا نادرست باشد اما به آن نمیتوان عجیب گفت. این اولین نکته است.

نکته دوم: قدرت شورائی «اینک به چیزی صرفاً ظاهری تبدیل میگردد» این دیگر نه تنها عجیب بلکه مطلقاً شگفت انگیز است. واضح است که نویسندگان خود را کاملاً در مخمصه انداخته اند. باید آنها را از این مخمصه نجات داد.

در رابطه با اولین نکته، نظر نویسندگان ظاهراً اینست که از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی بصلاح است اگر امکان شکست در جنگ که منجر به از دست رفتن قدرت شوروی و یا عبارت دیگر پیروزی بورژوازی در روسیه میگردد، را بپذیریم. با بیان این نظر، نویسندگان بطور غیر مستقیم حقیقتی را میپذیرند که من در تزهیم (که در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ ارائه شد و در ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ در پراودا منتشر گردید) بیان کردم، یعنی نپذیرفتن قرارداد صلح ارائه شده توسط آلمان به شکست روسیه و سقوط قدرت شوروی منجر میگردد.

و بنابراین *La raison sinit toujavrs par avoir raison* حقیقت همیشه پیروز میشود. مخالفین «افراطی» Extremist من، مسکوئی هائی که تهدید به انشعاب می کنند - درست بهمین دلیل به جایی رسیده اند که آشکارا از یک انشعاب حرف میزنند - مجبورند که به همان اندازه در مورد دلایل واقعی خود، دلایلی که آنهائیکه به کلی بافی در زمینه جنگ

انقلابی می پردازند و ترجیح می دهند در مورد آن سکوت کنند، تا صراحت داشته باشند. جوهر تزاها و استدلال های من (همانطوریکه هر کس که با دقت تزه های ۷ ژانویه ۱۹۱۸ مرا بخواند، می بیند) اینست که ما باید این صلح بینهایت ناخوشایند را همین حالا و یک جا بپذیریم، در عین حال که خود را برای یک جنگ انقلابی بطور جدی آماده می سازیم (و بعلاوه آنرا دقیقاً از نقطه نظر منافع چنین تدارکات جدی ای می پذیریم). آنهائیکه خود را به کلی بافی درباره یک جنگ انقلابی محدود ساختند، فراموش کرده و یا قاصر بوده و یا نخواستند که به جوهر استدلالات من توجه کنند. و حال این مخالفین «افراطی» من، یعنی مسکوئی ها هستند که باید از صمیم قلب بخاطر شکستن «توطئه سکوت» در زمینه جوهر استدلالات خود از آنها تشکر کنم مسکوئی ها اولین کسانی هستند که به استدلالات من پاسخ داده اند.

و پاسخ آنها چیست؟

پاسخ آنها قبول صحت استدلال مشخص من است. بله، مسکوئی ها قبول کرده اند که اگر در حال حاضر با آلمانیها وارد جنگ شویم، مطمئناً شکست خواهیم خورد (۲*) بله، مطمئناً این شکست منجر به سقوط قدرت شورائی میگردد.

باز هم من از مخالفین «افراطی» خود یعنی مسکوئی ها، از ته قلب تشکر میکنم که «توطئه سکوت» بر علیه استدلالات مرا، یعنی بر علیه بیان مشخص اینکه اگر ما قرار بود صلح را یک جا قبول کنیم شروط جنگ چه میشود، شکسته و بدون هراس صحت بیان مرا مورد تأیید قرار داده اند.

بعلاوه بر چه اساسی استدلالات من، که صحت واقعی آنها را مسکوئی ها مجبور شده اند قبول کنند، رد می شود؟

بر این اساس که از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی باید از دست دادن قدرت شورائی را بپذیریم.

چرا باید منافع انقلاب جهانی چنین چیزی را ایجاب کند؟ معمای قضیه در این است؛ این جوهر استدلال آنهائی است که میخواهند استدلالات مرا شکست دهند، و در باره این مهمترین، و اساسی ترین و حیاتی ترین نکته است که حتی یک کلمه هم نه در قطعنامه و نه در یادداشت توضیحی گفته و داده نشده است. نویسندگان قطعنامه وقت و جا برای صحبت کردن از آنچه میگویند که همه میدانند و قابل بحث هم نیست - یعنی «سرکوب بیرحمانه بورژوازی ضد انقلاب در روسیه» (با استفاده از روش ها و وسایل سیاسی که منجر به از دست دادن قدرت شوراها میشود!) و مخالفت با فرصت طلبان میانه رو در حزب - دارند، اما برای آنچه که واقعاً قابل بحث است و در رابطه با اساس موضع مخالفین صلح قرار دارد، حتی از گفتن یک کلمه هم دریغ میورزند!

عجیب است. بی نهایت عجیب است. آیا نویسندگان قطعنامه درباره این موضوع برای این سکوت کردند که احساس می کردند در این مورد بخصوص ضعیف هستند؟ به احتمال زیاد بیان صریح دلیل این موضوع (و این بوسیله منافع انقلاب جهانی طلب میشود) در جهت افشای خودشان قرار داشته است...

بهر صورت، ما باید به جستجوی استدلالاتی برخیزیم که احتمالاً راهنمای نویسندگان قطعنامه بوده اند.

شاید نویسندگان بر این عقیده بوده اند که منافع انقلاب جهانی هرگونه صلحی را با امپریالیست ها ممنوع میسازد؟ این عقیده توسط برخی از مخالفین صلح در یکی از جلسات پتروگراد بیان گردید، اما فقط اقلیت بسیار کوچکی از کسانی که به صلح جداگانه اعتراض مینمودند از آن پشتیبانی کردند. واضح است که این اقتضای مذاکرات برست Brest را نفی می کند و به رد صلح می انجامد، «حتی» اگر با پس گرفتن لهستان Poland، لیتوانی Latvia، و کورلند Courland همراه باشد. نادرستی این نظر (که فی المثل بوسیله اکثریتی از مخالفین صلح در پتروگراد رد گردید) مثل روز روشن است. از این دیدگاه یک جمهوری سوسیالیستی که توسط نیروهای امپریالیستی احاطه شده است نمیتواند به بستن معاهدات اقتصادی اقدام ورزد و اصولاً نمیتواند به حیات خود ادامه دهد مگر آنکه به ماه پرواز کند.

شاید نویسندگان بر این عقیده اند که منافع انقلاب جهانی احتیاج به یک فشار دارد و چنین فشاری فقط به وسیله جنگ میتواند وارد آید و نه هرگز با صلح، که احتمالاً برای مردم این شبهه را بوجود میآورد که امپریالیسم «مشروعیت» یافته است. چنین نظریه ای شبیه همان نظری است که قیام مسلحانه را نوعی از مبارزه میدانند که همیشه و در هر شرایطی الزامی است. معذالک، در عمل، منافع انقلاب جهانی چنین ایجاب می کند که قدرت شوروی، که بورژوازی را در کشور ما ساقط ساخته است، به انقلاب کمک کند و به آن شکلی هم کمک کند که متناسب با توانش باشد. کمک به انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، با قبول امکان شکست انقلاب در کشور خود، نظری است که از نظریه «فشار دادن» هم استنتاج نمیشود.

شاید نویسندگان قطعنامه بر این عقیده اند که انقلاب در آلمان مدتی است آغاز گردیده و به مرحله جنگ آشکار داخلی رسیده است، و بنابراین ما باید توان خود را در جهت کمک به کارگران آلمانی بکار گیریم و باید (با «از دست دادن قدرت شورائی») از خود بگذریم تا انقلاب آلمان را که مدتی است نبرد قاطع خود را آغاز نموده و تحت فشار زیاد قرار دارد، نجات بخشیم. بر طبق این نظریه، ما با هلاک خود بخشی از نیروهای ضد انقلاب در آلمان را منحرف ساخته و از این طریق انقلاب آلمان را حفظ می کنیم.

با چنین پیش نهاد هائی کاملاً قانع کننده است که قبول امکان شکست و امکان از دست

دادن قدرت شورائی نه تنها «صلاح» است، (همانطور که نویسندگان قطعنامه می نویسند) بلکه یک وظیفه محض است. اما واضح است که این پیش – نهاده ها وجود خارجی ندارند. انقلاب آلمان در حال رشد است اما بوضوح دیده میشود که هنوز به مرحله انفجار و به مرحله جنگ داخلی نرسیده است. با «قبول امکان از دست دادن قدرت شورائی» مطمئناً به قوام یافتن انقلاب آلمان کمکی نخواهیم کرد بلکه این کمکی خواهد بود به عقب انداختن آن. این عمل کمک به ارتجاع آلمان است، نان قرض دادن به آن، سد ساختن در برابر جنبش سوسیالیستی آلمان، و ترسانیدن توده های عظیمی از پرولتاریا و نیمه پرولتاریای آلمانی از سوسیالیزم؛ پرولتاریا و نیمه پرولتاریائی که هنوز به سوسیالیزم نپیوسته اند و با شکست روسیه شوروی (همانطور که کارگران انگلیسی از شکست کمون پاریس در ۱۸۷۱ وحشت کردند) به وحشت خواهند افتاد.

هر قدر می‌خواهید مقاصد نویسندگان قطعنامه را بچرخانید و زیوررو کنید؛ چیزی منطقی از آنها نخواهید یافت. هیچ استدلال معقولی برای دفاع از این نظر که «از نقطه نظر منافع انقلاب جهانی به صلاح آن است تا امکان از دست دادن قدرت شورائی پذیرفته شود» وجود ندارد.

«قدرت شورائی» که اینک به چیزی صرفاً ظاهری تبدیل میگردد» – همانطور که میبینم این نظر شگفت انگیز است که نویسندگان قطعنامه مسکو به اعلام آن پرداخته اند. از آنجائیکه امپریالیست های آلمانی می‌خواهند ما را به پرداخت غرامت مجبور کرده و از تحریک و تبلیغ ما بر ضد آلمان جلوگیری بعمل آورند، قدرت شورائی اهمیت خود را از دست داده و «صرفاً ظاهری میشود» اینست احتمالاً خط «استدلالی» نویسندگان قطعنامه. میگوئیم «احتمالاً»، چونکه نویسندگان هیچ چیز واضح و معینی را در دفاع از تز خود ارائه نمیدهند. بدبینی عمیق و ناامیدانه، و یأس کامل – این است نتیجه و مضمون «نظریه»ایکه بنابراین اهمیت قدرت شورائی چیزی صرفاً ظاهری میگردد، و تاکتیکهائی که امکان از دست دادن قدرت شوروی را به قمار میگذارند مجاز شمرده میشود. از آنجائیکه هیچ راه رستگاری وجود ندارد، پس بگذار حتی قدرت شورائی نیز نابود گردد این است احساسی که قطعنامه شگفت انگیز را دیکته کرده است. استدلالات به اصطلاح «اقتصادی»ای که در آنها چنین عقایدی گهگاه بسته بندی شده اند، همان بدبینی ناامیدانه را آشکار میسازند؛ استنباطی که دست میدهد اینست که: این دیگر چه نوع جمهوری شوروی است که میتوان نه فقط غرامت، بلکه غرامت با یک چنین مقیاسی را از آن اخاذی کرد.

چیزی دیده نمیشود جز ناامیدی: ما بهر حال نابود خواهیم شد!؟

این حالت با موقعیت بی نهایت نومیدانه ایکه روسیه خود را در آن می بیند، بخوبی قابل درک است، اما در میان انقلابیون آگاه «قابل درک» نیست. پدیده متداول در مورد آن اینست

که با عقایدی از نوع مسکوئی ها مواجه ایم که به مهملات تبدیل شده اند. فرانسوی های ۱۷۹۳ هرگز نگفتند که دستاوردهای آنها – جمهوری و دموکراسی – به چیزی صرفاً ظاهری تبدیل می‌گردد و یا آنکه آنها مجبورند امکان از دست دادن قدرت جمهوری را بپذیرند. یأس آنها را ازپا در نیاورده بود، بلکه به پیروزی ایمان داشتند. فراخواندن یک جنگ انقلابی و در عین حال صحبت از «قبول امکان از دست دادن قدرت شورائی» در یک قطعنامه رسمی، افشا کردن کامل خود است.

در ابتدای قرن نوزدهم، در زمان جنگهای ناپلئونی، پروس و چند کشور دیگر به نسبت و با وسعتی به مراتب بیشتر متحمل سختی ها و ضایعات شکست، اشغال، خواری، و ستم از طرف اشغالگران گردیدند تا روسیه ۱۹۱۸، معذالک بهترین مردان پروس، وقتیکه توسط چکمه پوشان ارتش ناپلئون، به شدتی صدها بار بیشتر از آنچه که برای ما میتواند پیش آید لگدکوب شدند، مأیوس نشدند و نگفتند که نهادهای سیاسی ملی آنها «صرفاً ظاهری» شده است. آنها ازپای نه نشستند و خود را تسلیم این احساس که «ما بهرحال نابود خواهیم شد» نکردند. آنها قراردادهای صلحی را امضا کردند که بینهایت بدتر، بیرحمانه تر، حقیرانه تر، و ظالمانه تر از قرارداد برست بود، و آنوقت میدانستند که چگونه از وقت خود استفاده کنند؛ آنها پیگیرانه به پاره کردن یوغ اشغالگران برخاستند، دوباره جنگیدند، بار دیگر زیر یوغ اشغالگران قرار گرفتند، دوباره تحقیرآمیزترین قراردادهای صلح را امضا کردند و باز برخاستند و سرانجام (نه بدون استفاده از اختلافات میان اشغالگران قوی تر رقیب با یکدیگر) خود را آزاد ساختند.

چرا این نباید در تاریخ ما تکرار گردد؟

چرا باید ناامید شویم و به نوشتن قطعنامه هائی – که برآستی شرم آورتر از شرم آورترین صلح ها هستند – دست زنیم و بگوئیم «قدرت شورائی به چیزی صرفاً ظاهری تبدیل می‌گردد».

چرا نباید خرد کننده ترین شکست های نظامی در مبارزه با غول های امپریالیسم معاصر، روحیه ملی را در روسیه آبدیده سازد، بر انضباط ما بیافزاید، و به فخر فروشی و عبارت پردازی پایان داده، بردباری را بیاموزاند و خلق را با تاکتیک صحیح پروسى ها، زمانیکه بوسیله ناپلئون خرد شده بودند (یعنی تاکتیک امضاء ننگین ترین قراردادهای صلح وقتیکه فاقد ارتش هستی و آنوقت گردآوردن نیروهای خود و دوباره و دوباره برخاستن) آشنا سازد؟

چرا وقتیکه ملت های دیگر قادر بوده اند مصممانه بدبختی های بمراتب سخت تر را تحمل کنند ما با اولین قرارداد صلح، هر چند هم که بسیار سخت باشد، باید ناامید شویم؟ آیا این پیگیری پرولتاریا – که میداند وقتی فاقد نیروست باید تسلیم شود و با این حال میتواند مجدداً بهر قیمتی که شده برخیزد و تحت هر شرایطی به تقویت خود بپردازد – است که با این تاکتیک های ناامیدانه خواناست، یا بی عرضه گی خرده بورژوازی که در کشور ما

بصورت حزب سوسیال رولوسیونری چپ نقاره عبارت پردازی را در مورد جنگی انقلابی به صدا درآورده است؟

نه رفقای «افراطی» مسکوئی، هر روزی که از امتحان میگذرد، کارگرانی که از نظر طبقاتی آگاه ترین و پیگیرترین میباشند را از شما دور میسازد. آنها میگویند قدرت شورائی چیزی صرفاً ظاهری نمیشود و نخواهد شد؛ و نه تنها حالا یعنی زمانیکه اشغالگر در پسکوف Pskov است و ما را مجبور به پرداخت ده هزار میلیون روبل غرامت بصورت غله، مواد معدنی، و پول میکند، بلکه حتی وقتی که در نیژنی-نوگورود Nizhni-Novgorod و روستوف Rostov در ساحل دن Don هم مستقر شود و ما را مجبور به پرداخت بیست هزار میلیون روبل کند (نیز چنین خواهد شد).

هرگز یک نیروی اشغالگر خارجی یک نهاد سیاسی مردمی را «صرفاً ظاهری» نمی کند (و قدرت شورائی هم چیزی نیست مگر یک نهاد سیاسی بسیار برتر از هر چیزی که تاکنون در تاریخ شناخته شده است). درست برعکس، اشغالگری بیگانه، حمایت مردمی از قدرت شورائی را تقویت می کند، فقط بشرط آنکه _ بشرط آنکه ما را درگیر حماقت های گستاخانه نکند. و خودداری از امضاء حتی شرم آورترین صلح هنگامیکه فاقد ارتش هستید قمار است گستاخانه، چرا که محکوم کردن حکومتی را توجیه می کند که از امضاء آن خودداری کرده است.

قراردادهای صلح بس ننگین تر و سخت تری در تاریخ بسته شده (ما به چند مورد آن در بالا اشاره کردیم) بدون آنکه رژیم بی اعتبار گردد و یا ظاهری بودن آن را سبب شود. این قراردادهای نه رژیم را خانه خراب کردند و نه مردم را، بلکه بعکس مردم را آبدیده کرده، به آنها دانش سخت و مشکل برپا داشتن یک ارتش مؤثر را حتی در دشوارترین شرایط و زیر مهمیز اشغالگر یاد داد.

روسیه برای یک جنگ میهنی پاک و جدید آماده میشود، جنگی برای حفظ و تحکیم قدرت شورائی. این ممکن است که دوره ای دیگر _ شبیه دوره جنگ های ناپلئونی _ از جنگ های (نه یک جنگ، بلکه جنگ های) آزادیبخش باشد که از طرف مهاجمین به روسیه تحمیل میگردد. این ممکن است.

و بنابراین، ننگین تر از هر صلحی، حتی سخت ترین صلحی که بدلیل فقدان یک ارتش منعقد میگردد _ ننگین تر از هر صلح ننگینی، ناامیدی ننگین است. ما از حتی یک دوجین قرارداد صلح نفرت انگیز، نابود نمیشویم، اگر اسلحه برداریم و بطور جدی بجنگیم. هیچ اشغالگری نمیتواند ما را منهدم کند اگر خود، خود را با یأس و عبارت پردازی نابود نسازیم.

در ۱۹۱۸ در پراودا چاپ شد.

پیش نویس قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست

روسیه درباره وحدت حزب ۷

۱- کنگره توجه کلیه اعضاء حزب را به این حقیقت معطوف می سازد که وحدت و یکپارچگی صفوف حزب، تضمین اعتماد کامل متقابل در میان اعضاء حزب، و کار دسته جمعی راستین که تجسمی واقعی از اتفاق نظر در اراده پیشتازان پرولتاریست، بویژه در زمان فعلی که وقایعی چند موجب افزایش دودلی در میان بخش خرده بورژوازی کشور میگردد، ضروری میباشد.

۲- با این وجود، حتی قبل از بحث آزاد حزب در زمینه اتحادیه های کارگری، علائمی معین از دسته بندی هائی در حزب بصورت تشکیل گروه هائی با پلاتفرم های جداگانه که تا اندازه ای در جهت جدا ساختن گروه خود و بوجود آوردن انضباط درون گروهی کوشش نموده بودند ظاهر شده بود چنین علائمی از دسته بندی خود را، برای مثال، در یک کنفرانس حزبی در مسکو (نوامبر ۱۹۲۰) و نیز در یک کنفرانس حزبی در خارکف بصورت گروه باصطلاح کارگران مخالف ۸ و نیز گروه به اصطلاح سانتالیسم - دموکراتیک ۹ ظاهر ساختند.

برای همه کارگرانی که به آگاهی طبقاتی مجهزند باید روشن شده باشد که هر نوع دسته بندی صرفنظر از اینکه به چه نحوی اعضاء هر گروه خواستار حفظ وحدت حزب باشد، مضر و غیر مجاز است و در عمل بطور ناگزیر به تضعیف کار دسته جمعی و تشدید و تکرار کوششهای دشمنان حزب حاکم - که به درون حزب خزیده و به گشاد ساختن شکاف میپردازند تا آنرا برای اهداف ضد انقلابی مورد استفاده قرار دهند - منجر میگردد.

روشی که دشمنان پرولتاریا از هرگونه انحراف از یک خط کاملاً ثابت کمونیستی بهره میگیرند شاید در برجسته ترین شکل خود در قضیه شورش کرونشات Kronstalt بروز کرد که در آن ضد انقلابیون بورژوا آمادگی خود را به قبول شعارهای نظام شوروی فقط در صورتی که آنها از این طریق سقوط دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه را تضمین کنند اعلام کردند و نیز سوسیال رولوسیونرها و ضد انقلابیون بورژوا بطور کلی در کرونشات به شعارهائی توسل جستند که ظاهراً بسود قدرت شوراها عملاً فراخوان قیامی بر علیه حکومت شوروی روسیه بود ۱۰

این حقایق کاملاً ثابت می کنند که گاردهای سفید کوشش می کنند و قادرند که ظاهر کمونیستها را بخود بگیرند و حتی، تنها به منظور تضعیف و تخریب با روی انقلاب پرولتری روسیه، بصورت چپ روترین کمونیستها درآیند. نشریات منشویکی که در آغاز شورش

کرونشئات در پتروگراد پخش گردید نیز بهمین ترتیب چگونگی بهره برداری منشویک ها را از اختلافات و نوعی از نطفه های دسته بندی در حزب کمونیست روسیه را نشان داد و در واقع به منظور تحریک و حمایت از شورشیان کرونشئات، سوسیال رولو سیونرها، و گاردهای سفید انجام گرفت در عین حال که دعوی مخالفت با شورش و پشتیبانی از قدرت شوروی (فقط با تغییراتی اندک) را داشتند.

۳- در این رابطه تبلیغ باید از یک سو حاوی توضیح جامع از زیان و خطر دسته بندی از نقطه نظر وحدت حزب و رسیدن به اتفاق اراده میان پیشتازان پرولتاریا بصورت شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا باشد، و از سوی دیگر حاوی توضیحی در زمینه ویژگیهای خاص آخرین شیوه های تاکتیکی دشمنان قدرت شورائی گردد. این دشمنان با تشخیص اینکه ضد انقلاب بودن بطور آشکار در زیر پرچم گاردهای سفید امیدوار کننده نیست، اینک حداکثر سعی خود را بکار میبرند تا از اختلافات درون حزب کمونیست روسیه بهره برداری کرده و از هر راهی که شده، از طریق تفویض قدرت به گروهی سیاسی که بظاهر نزدیک تر به تأیید قدرت شورائی است، به تقویت ضد انقلاب بپردازند. تبلیغ همچنین باید درس هائی را از انقلابات قبلی بیاموزاند که در آنها ضد انقلاب به منظور فرسودن و ساقط کردن دیکتاتوری انقلابی و بنابراین به هموار ساختن راه برای پیروزی کامل بعدی خود و سرمایه داران و زمین داران، به حمایت از نیروی مخالف حزب بینهایت انقلابی که از همه هم به او نزدیک تر بود، پرداخت.

۴- در مبارزه عملی علیه دسته بندی، هر یک از سازمان های حزب باید با گزینش معیارهای دقیق از اعمال گروهی جلوگیری کند. انتقاد از نقائص حزب، که کاملاً ضروری است، می باید در مسیری هدایت گردد که هر پیشنهاد عملی بتواند بلافاصله و بدون تأخیر در دقیق ترین شکل ممکن آن برای تبادل نظر و تصمیم گیری به هیئت های رهبری محلی و مرکزی حزب ارائه داده شود. بعلاوه هر منتقدی باید مراقب باشد که نحوه انتقاد او بحساب موضع حزب که در میان حلقه ای از دشمنان محصور است، گذاشته میشود و نیز اینکه محتوای انتقاد او باید آنچنان باشد که با شرکت مستقیم در کار شوراها و حزب بتواند اصلاح خطاهای حزب و یا افراد اعضاء حزب را عملاً آزمایش کند. تحلیل های مشی کلی حزب، برآوردهای تجربه عملی آن، بررسی صورت پذیری تصمیمات آن، مطالعات مربوط به روشهای اصلاح خطاها و غیره، نباید در هیچ شرایطی برای تصمیمات مقدماتی به گروه هائی ارجاع گردد که بر اساس «پلاتفرم ها» و غیره تشکل یافته اند، بلکه باید در کلیه موارد برای بحث مستقیماً به کلیه اعضای حزب داده شود. برای این منظور، کنگره دستور میدهد دیسکوسژنی لیستوک Diskussionny listok و سمپوزیوم های ویژه بطور منظم تری انتشار یابند تا به کوششهای مداومی در جهت تضمین آنکه انتقاد بر روی اصول متمرکز گشته ارتقاء بخشد و شکلی را که بتواند یاری دهنده دشمنان طبقاتی پرولتاریا باشد را بخود نپذیرد،

۵- با رد اصولی انحراف به سمت سندیکالیسم و آنارشیزم که در قطعنامه ویژه ای مورد بررسی قرار گرفته است، و با رهنمود به کمیته مرکزی در مورد انجام حذف کامل همه دسته بندی ها، کنگره در عین حال اعلام میدارد که هر پیشنهاد عملی در مورد مسایلی که مثلاً گروه باصطلاح کارگران مخالف بدان ها توجه خاصی داشته اند منجمله پاکسازی حزب از عناصر غیر مطمئن و غیر پرولتر، مبارزه با اعمال بوروکراتیک، بسط دموکراسی و ابتکار کارگران، و غیره... باید با حداکثر دقت مورد بررسی قرار گیرد و در عمل به آزمایش گذاشته شود. حزب باید بداند که در رابطه با این مسائل بدلیل موانع متفاوت، ما همه اقدامات ضروری را انجام نداده ایم بلکه حزب در عین حال که بطور قاطعانه ای انتقادات دروغین گروهی و غیر عملی را رد می کند، با کوشش در جهت یافتن راه هائی جدید، متداوماً با کلیه وسایلی که در اختیار دارد در جهت توسعه دموکراسی و ابتکار، و برای شناسائی، افشاء و اخراج عناصری که مانند کرم به درون صفوف حزب و غیره خزیده اند، به پیکار با بلایای بوروکراسی ادامه خواهد داد.

۶- بنابراین کنگره بدینوسیله اختتام خود را اعلام میدارد و به انحلال فوری و بدون استثنای کلیه گروه هائی که بر اساس این یا آن پلاتفرم تشکیل گردیده اند (مثلاً گروه کارگران مخالف، گروه سانتالیسم - دموکراتیک، و غیره) دستور میدهد. عدم رعایت این تصمیم کنگره متضمن اخراج فوری و بی قید و شرط از حزب خواهد گردید.

۷- برای برقراری انضباط دقیق در حزب و در کلیه کارهای شورائی و برای تأمین حداکثر اتفاق نظر در حذف کلیه دسته بندی ها، کنگره کمیته مرکزی را مأمور میکند تا در صورت نقض انضباط، احیاء و یا همدستی با دسته بندی، کلیه مجازات های حزبی از جمله اخراج را بکار برد و در مورد اعضاء کمیته مرکزی به تنزل مقام آنها به اعضاء علی البدل و یا در نهایت به اخراج آنها از حزب اقدام ورزد. شرط لازم چنین اقدام حادی در مورد اعضاء کمیته مرکزی، اعضاء علی البدل کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون کنترل، فراخواندن مجمع عمومی کمیته مرکزی است که برای حضور در آن از کلیه اعضاء علی البدل کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون کنترل دعوت بعمل خواهد آمد. چنانچه چنین مجمع عمومی ای که مرکب از پرمسئولیت ترین رهبران حزب است با اکثریتی معادل دوسوم، لازم به بیند عضوی از کمیته مرکزی را به مقام علی البدل تنزل دهد و یا به اخراج او از حزب پردازد، این عمل باید بلافاصله انجام پذیرد.

در ۱۹۲۳ در مجله پروژکتور Prozhektor چاپ شد

۱- در چند ماه گذشته انحرافی سندیکالیستی و آنارشیمی در حزب، بطور مشخصی آشکار شده است. این انحراف توسل به قاطع ترین اقدامات در مبارزه ایدئولوژیکی و نیز پاکسازی حزب و تأمین سلامت را ضروری میسازد.

۲- بخشی از انحراف مزبور ناشی از ورود منشویک های سابق به حزب و نیز کارگران و دهقانانی است که هنوز بطور کامل جهان بینی کمونیستی را جذب نکرده اند. اما این انحراف بطور عمده حاصل از نفوذیست که عناصر خرده بورژوازی - که در کشور ما بطور استثنائی قوی است و ناگزیر موجب نوساناتی به سمت آنارشیمیسم بویژه در زمانی میگردد که توده ها در نتیجه خرابی زراعت و اثرات ویران کننده جنگ، در وضع بدی بسر برده و انحلال ارتش چند میلیونی صدها و صدها هزار دهقان و کارگر را در تأمین بی وقفه وسایل منظم معیشت ناتوان میسازد بر پرولتاریا و حزب کمونیست روسیه اعمال می کنند.

۳- کامل ترین شکل نظری و تجلی مشخص این انحراف (و یا: یکی از کامل ترین تجلیات این انحراف) ترها و نوشته های ادبی گروه باصطلاح کارگران مخالف است. مثلاً تر زیر که توسط این گروه مطرح شده به اندازه کافی بیانگر آن می باشد: «سازماندهی اداره اقتصاد ملی وظیفه یک کنگره سرتاسری از تولید کنندگان است که در اتحادیه های صنفی سازمان یافته هستند و هیئتی مرکزی را برای اداره کل اقتصاد ملی جمهوری انتخاب خواهد کرد.»

عقایدی که در عمق این عبارت و تعداد بیشماری از این نوع اظهارات جای دارند از لحاظ نظری کاملاً نادرست و بیانگر جدائی کامل از مارکسیسم و کمونیسم و از تجربه عملی همه انقلابات نیمه پرولتری و نیز انقلاب پرولتری فعلی میباشد.

اولاً مفهوم «تولید کننده»، پرولترها و نیمه پرولترها و تولیدکنندگان کوچک کالا را در هم میآمیزد و بنابراین شدت از مفهوم بنیادی مبارزه طبقاتی و از این خواست اساسی که میباید تمایز دقیقی را میان طبقات قائل گردید، منحرف میگردد.

ثانیاً، چانه زدن و یا لاس زدن با توده های غیر حزبی که در تز فوق دیده میشود، انحرافی به همان شدت از مارکسیسم است. مارکسیسم میآموزد و این اصلی است که نه تنها رسماً به امضاء تمامی اعضاء انترناسیونال کمونیستی در تصمیمات کنگره دوم (۱۹۲۰) کمینترن در زمینه نقش حزب سیاسی پرولتاریا رسیده است بلکه در عمل نیز بوسیله انقلاب خود ما به اثبات رسیده است که فقط حزب سیاسی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست قادر به وحدت

بخشیدن پرورش و سازمان دادن به پیشتازی برای پرولتاریا و تمامی توده مردم زحمتکش است که به تنهایی قادر باشد در مقابل نوسانات اجتناب ناپذیر خرده بورژوازی این توده و سنت‌های اجتناب ناپذیر و رجعت‌های صنف‌گرایانه مشاغل کوچک و یا تعصبات شغلی در میان پرولتاریا مقاومت کرده و به هدایت کلیه فعالیت‌های وحدت یافته پرولتاریا بعبارت دیگر به رهبری سیاسی آن و از طریق آن به رهبری تمامی توده مردم زحمتکش بپردازد. بدون این، دیکتاتوری پرولتاریا غیرممکن است.

درک نادرست از نقش حزب کمونیست در رابطه با پرولتاریای غیر حزبی و در رابطه با عوامل اولیه و ثانویه با کل توده مردم زحمتکش، یک جدائی عمیق نظری از کمونیسم و یک انحراف بسمت سندیکالیسم و آنارشیزم است و این انحراف در همه نظرات گروه کارگران مخالف نفوذ کرده است.

۴- دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه اعلام میدارد که این کنگره همچنین تمامی کوشش‌هایی را که از طرف گروه مذکور و اشخاص دیگر در دفاع از نظرات سفسطه آمیز خود با رجوع به بند ۵ بخش اقتصادی برنامه حزب کمونیست روسیه که به نقش اتحادیه‌های کارگری می‌پردازد، انجام می‌گیرد، عمیقاً نادرست می‌شمارد. بر طبق این بند «اتحادیه‌های کارگری سرانجام باید به تمرکز بالفعل اداره تمامی اقتصاد ملی به صورت یک مجموعه اقتصادی واحد دست یابد» و «از این طریق برقراری پیوندهای استواری را میان مدیریت دولت مرکزی، اقتصاد ملی، و توده‌های وسیع مردم زحمتکش تضمین کند» و این امر توده‌ها را «به مدیریت مستقیم اقتصادی جلب میکند». همچنین در این بند از برنامه حزب کمونیست روسیه گفته میشود که پیش‌نیاز برای وضعیتی که اتحادیه‌های کارگری «سرانجام باید بدان دست یابند» روندی است که از طریق آن هر چه بیشتر «خود را از قید روح تنگ‌نظرانه صنفی‌گری رها می‌سازند» و در خود اکثریت «و بالاخره کلیه» مردم زحمتکش را جای میدهند.

و بالاخره، در این بند از برنامه حزب کمونیست روسیه بر این تأکید میشود که «بر اساس قوانین R.S.F.S.R. و عمل انجام شده، اتحادیه‌های کارگری در کلیه ارگانهای محلی و مرکزی مدیریت صنعتی شرکت می‌جویند».

سندیکالیست‌ها و آنارشیزست‌ها بجای بررسی تجربه عملی شرکت در مدیریت و بجای تکامل بیشتر این تجربه دقیقاً هم‌آهنگ با موفقیت‌های کسب شده و اشتباهات ترمیم یافته _ «انتخاب» ارگان‌های مدیریت اقتصادی توسط «کنگره‌ها و یا کنگره‌ای از تولیدکنندگان» را بصورت یک شعار فوری پیش می‌کشند. به این ترتیب، نقش رهبری، آموزش، و سازماندهی حزب در رابطه با اتحادیه‌های کارگری پرولتاریا و نقش این یک در امور فوق در رابطه با توده‌های نیمه خرده بورژوازی و حتی تمامی توده‌های خرده بورژوازی مردم زحمتکش،

را بکلی کنار گذاشته و از آن طرفه میروند. حاصل آنکه بجای ادامه و تصحیح کار عملی ایجاد اشکال جدیدی از اقتصاد که خود قبلاً توسط دولت شوروی آغاز گردیده است، با اخلال آنارشیست های خرده بورژوا در این کار روبرو میشویم که فقط میتواند به پیروزی بورژوازی ضد انقلاب بیانجامد.

۵- علاوه بر استدلالات نادرست نظری و دید کاملاً غلط نسبت به تجربه عملی سازمان اقتصادی که قبلاً توسط حکومت شوروی آغاز گردیده است کنگره حزب کمونیست شوروی در نظرات این گروه و گروهها و اشخاص مشابه آن اشتباه سیاسی بزرگ و خطر سیاسی مستقیمی را برای بقاء دیکتاتوری پرولتاریا تشخیص میدهد.

در کشوری مثل روسیه، افزایش فوق العاده عنصر خرده بورژوا و ویرانی، فقر، مرض، خرابی زراعت، توقع زیاد و سختی اجتناب ناپذیر حاصل از جنگ، بخصوص نوسانات شدیدی در خوی توده های خرده بورژوا و نیمه پرولتر بوجود می آورد. این نوسانات در ابتدا بسمت قوت بخشیدن به اتحاد میان این توده ها و پرولتاریا و سپس بجانب احیاء بورژوازی میل می کند. تجربه کلیه انقلابات قرون هجدهم، نوزدهم و بیستم بوضوح تمام و بطور قانع کننده ای نشان میدهند که تنها نتیجه ممکن از این نوسانات - در صورتیکه وحدت، توان و نفوذ پیشتاز انقلابی پرولتاریا حتی به کمترین میزانی دچار ضعف گردد - احیاء قدرت و دارائی سرمایه داران و زمین داران خواهد بود.

باین ترتیب، نظرات گروه کارگران مخالف و عناصر همفکر با آنها نه تنها از لحاظ نظری نادرست است بلکه بیانی است از دو دلی خرده بورژوائی و آنارشیستی در عمل؛ و در واقع ثبات مشی رهبری حزب کمونیست را تضعیف کرده و به دشمنان طبقاتی انقلاب پرولتاریا کمک می کند.

۶- با توجه به تمام آنچه که گفته شد، کنگره حزب کمونیست روسیه مؤکداً به رد نظرات مذکور پرداخته، و با توجه به اینکه بیانگر یک انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی هستند ضروری میدانند که:

اولاً مبارزه ای پیگیر و منظم علیه این نظرات صورت گیرد؛

ثانیاً تبلیغ چنین نظریاتی مغایر با عضویت در حزب کمونیست روسیه شناخته شود.

کنگره با دستور اکید به کمیته مرکزی حزب در مورد اجرای این تصمیمات، در عین حال گوشزد می کند که نشریات و سمینارهای مخصوص و نظایر آن میتواند و باید فضا برای جامع ترین تبادل نظرها را در زمینه کلیه مسائلی که در اینجا ذکر شده است، فراهم آورد.

برای اولین بار در ۱۹۲۳ چاپ

شد

(۱*) متن کامل قطعنامه به این صورت است: «با بحث درباره فعالیت های کمیته مرکزی، شاخه ناحیه مسکو R. S. D. L. P عدم اعتماد خود را به کمیته مرکزی در رابطه با خط سیاسی و ترکیب آن اعلام داشته و در اولین فرصت بر انتخاب یک کمیته مرکزی جدید تأکید خواهد ورزید. بعلاوه شاخه ناحیه مسکو در نظر ندارد تا خود را به اطاعت بی قید و شرط تصمیمات کمیته مرکزی که در رابطه با اجرای مراحل پیمان صلح با اطریش و آلمان قرار دارد، ملزم سازد.» قطعنامه بدون امضا منتشر شده است.

(۲*) پاسخ به استدلالی که در مقابل این بحث ممکن است پیش کشیده شود، یعنی اینکه پرهیز از جنگ بهر حال غیر ممکن است، با این واقعیات داده شده است که: در ۸ ژانویه تزه‌های من خوانده شد؛ تا ۱۵ ژانویه امکان برقراری صلح وجود داشت. و مطمئناً اگر... اگر همه حرفها فقط عبارت پردازی انقلابی نبود، برای ما مهلتی تضمین میگردید (و برای ما حتی کوتاه ترین فرصت، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی دارای اهمیت عظیمی بود، چرا که این آلمانها بودند که میبایست جنگ جدیدی را اعلام کنند).

* یادداشت ها

﴿۱﴾ «یانگ» بیانگر مخالفین خرده بورژوا و نیمه آنارشیستی بود که در ۱۸۹۰ در حزب سوسیال دموکرات آلمان متشکل شده بودند. هسته این گروه از نویسندگان و دانشجویان جوانی (همانطور که از نامش پیداست) تشکیل میگردید که خود را در نقش نظریه پردازان و رهبران حزب می دیدند. آنها با عدم درک تغییری که در شرایط برای فعالیت های حزب پس از لغو قانون ضد سوسیالیستی (۱۸۷۸-۱۸۹۰) بوجود آمده بود، هیچ ضرورتی در استفاده از اشکال قانونی مبارزه نمی دیدند و با شرکت سوسیال دموکرات ها در پارلمان مخالفت می کردند و حزب را به اپورتونیسم متهم میساختند. انگلس مخالفت «یانگ» را محکوم ساخت.

﴿۲﴾ این مقاله در مخالفت با کمونیست های «چپ» که با امضاء قرارداد صلح برست مخالف بودند، نوشته شده است.

﴿۳﴾ کنفرانس دمکراتیک سراسری روسیه در ۱۹۱۷ در پتروگراد توسط کمیته اجرائی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرهای که نمایندگان سربازان و کارگران بودند منعقد گردید تا مسأله قدرت را مورد بررسی قرار دهد. هدف اصلی سازماندهندگان این کنفرانس منحرف ساختن توجه مردم از انقلاب رشد یابنده سوسیالیستی بود.

﴿۴﴾ موضع زینوویف Zinoviev و کامنف Kamenev که در اکتبر ۱۹۱۷ بر ضد قیام مسلحانه صحبت کردند.

﴿۵﴾ در آغاز جنگ جهانی اول بلژیک توسط نیروهای آلمانی اشغال شد. اشغال بلژیک تقریباً چهار سال، یعنی تا زمانی که آلمان در ۱۹۱۸ شکست خورد، ادامه یافت.

﴿۶﴾ باند نوی لوچ – منشویک هائی که حول نوی لوچ، روزنامه ای که توسط کمیته مرکزی منشویک ها از دسامبر ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۸ در پتروگراد انتشار می یافت، گرد آمده بودند.

باند دیلونا رودا – سوسیال رولوسیونرهای راست که حول دیلونا رودا گرد آمده بودند. این روزنامه از مارس ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ در پتروگراد انتشار می یافت.

باند نوایا ژیزن – انترناسیونالیست های منشویک که حول روزنامه نوایا ژیزن که از ۱۸ آوریل ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ در پتروگراد، منتشر می گردید، گرد آمده بودند.

﴿۷﴾ دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) از ۸ تا ۱۶ مارس ۱۹۲۱ در مسکو برگزار شد. در کنگره گزارشی درباره فعالیت سیاسی کمیته مرکزی و نیز گزارشی درباره جایگزینی نظام تخصیص مازاد بوسیله نوعی مالیات و درباره وحدت حزب، انحراف آنارکو – سندیکالیستی و مسائل دیگر شنیده و بحث شد.

این کنگره قطعنامه های «درباره وحدت حزب» و «درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشستی در حزب ما» که بوسیله لنین پیشنهاد گردیده بود، و تصمیمی در زمینه گذار به سیاست اقتصادی جدید (نپ) و قطعنامه ای درباره وظائف فوری حزب در زمینه مسأله ملی، و تصمیماتی دیگر را صادر نمود.

﴿۸﴾ کارگران مخالف، گروهی ضد حزبی بر اساس دسته بندی بود که در ۱۹۲۰ در حزب کمونیست روسیه شکل گرفت. این گروه مخالف، با اتحادیه های کارگری به مقابله با دولت شوروی و حزب کمونیست پرداخت، و اتحادیه های کارگری – و نه حزب – را والاترین شکل تشکیلات طبقه کارگر بشمار می آورد.

دهمین کنگره حزب پشتیبانی از نظرات کارگران مخالف را با عضویت در حزب کمونیست مغایر اعلام کرد.

﴿۹﴾ گروه سانترالیسم – دموکراتیک به دسته فرصت طلبی گفته میشد که بر علیه اصول لنینی حزب و تکامل شورا در ۱۹۱۹ در هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) سخن میگفتند. این گروه این عقیده را که حزب باید نقش رهبر برای شوراها و اتحادیه های کارگری را ایفا نماید رد کردند و با اصل مدیریت فردی و مسئولیت فردی مدیران صنعتی مخالف بودند و خواستار آزادی عمل دسته ها و گروه ها می گردیدند کنگره به افشاء نظرات ضد حزبی این گروه پرداخت و توده‌نی محکمی به آنان زد.

﴿۱۰﴾ شورشی ضد انقلابی که در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ در کرونشتات روی داد و بوسیله روس‌های ضد انقلابی و امپریالیست‌های خارجی با همکاری منشویک‌ها، سوسیال‌رولوسیونرها، و آنارشئیست‌ها سازمان یافته بود. رهبران آن شعار عوام‌فریبانه «قدرت بدست شوراها ولی نه بدست احزاب» را پیش کشیدند تا به اغفال توده‌ها پرداخته و آنها را علیه نظام شورائی برانگیزند. ضد انقلابیون کوشش می‌کردند تا کمونیست‌ها را از رهبری شوراها ساقط سازند و از این طریق این ارگان‌های قدرت را خنثی کرده و نظام سرمایه‌داری را در روسیه احیا کنند.

شورش در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ درهم کوبیده شد.

* راهنمای اسامی

پانه کوک، آنتون (هورنر، کارل) (۱۸۷۳-۱۹۶۰) - سوسیال‌دمکرات هلندی؛ در ۱۹۱۸-۱۹۲۱ یکی از اعضای حزب کمونیست هلند بود، و در کار کمینترن شرکت داشت. از نظرات چپ افراطی و سکتاریستی پشتیبانی میکرد. در ۱۹۲۱ از حزب کمونیست استعفا کرد و پس از آن بزودی از فعالیت سیاسی کناره‌گیری گرفت.

زینوویف، گ. ی. (۱۸۸۳-۱۹۳۶) - در ۱۹۰۱ به حزب سوسیال‌دمکرات روسیه پیوست و یک بلشویک بود. پس از انقلاب اکتبر عضو دایره سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و رئیس کمینترن گردید. کراراً با مشی لنینی حزب مخالفت کرد؛ بخاطر فعالیت‌های ضد حزبی در ۱۹۲۴ از حزب اخراج گردید.

کامنف، ل. ب. (۱۸۸۳-۱۹۳۶) - در ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال‌دمکرات روسیه شد. پس از انقلاب اکتبر رئیس شورای مسکو، رئیس منتخب شورای کمیسری خلق و عضو دایره سیاسی کمیته مرکزی بود. کراراً نوسان کرد و با سیاست لنینی حزب به مخالفت پرداخت. پانزدهمین کنگره حزب در ۱۹۲۷ او را بعنوان رهبر گروه مخالف تروتسکی‌ایها، اخراج کرد. دو بار به حزب پذیرفته شد و سپس سرانجام بخاطر فعالیت ضد حزبی اش از حزب مجدداً اخراج گردید.

لیبکنخت، کارل (۱۸۷۱-۱۹۱۹) - چهره برجسته‌ای در جنبش بین‌المللی و آلمانی طبقه کارگر یکی از رهبران جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آلمان که قیام کارگران برلین را در ژانویه ۱۹۱۹ رهبری کرد و وقتیکه قیام سرکوب شد بوسیله ضد انقلابیون بقتل رسید.

موست، یوهان ژوزف (۱۸۴۶-۱۹۰۶) سوسیال دمکرات آلمانی و بعداً یک آنارشیست. روزنامه‌ای آنارشیستی را در لندن منتشر می‌کرد که در آن کارگران را به ترور افراد ترغیب می‌نمود و این عمل را مؤثرترین وسیله مبارزه انقلابی میدانست. مارکس بشدت عبارت‌پردازی انقلابی موست را محکوم می‌ساخت.

ویلهم، (هوهنزولرن) (۱۸۵۹-۱۹۴۱) _ امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸-۱۹۱۸).